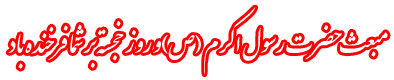
سفیر نور

ویژه نامه مبعث فرخنده حضرت ختمی مرتبت

محمد مصطفی صلوات الله علیه و آله



بخوان به نام رهایی ! بخوان به نام بلوغ ! بخوان به نام ساقه امید در پهندشت یأس! بخوان به نام خالق خورشید و عشق را به اسم اعظم معشوق, از پس یلدای بی تنفس دیجور, نور باران کن.

بخوان نبی گرامی ! بخوان رسول عشق و امید! بخوان به نام نامی توحید!

خجسته باد زیبا مبعثش که با « اقرا بسم ربک » آغاز و « انا اعطیناک الکوثر » بیمه و با « الیوم اکملت لکم دینکم » جاودانه شد.



به اهل مکه خبر دهید که از ارتفاع کوه، آبشاری جریان یافته است که نقطه تلاقیِ خدا با زمین خواهد شد.

مردی از عرب برمی‏خیزد تا ردای سبز رسالت را از دوش خود، بر شهر یخ‏زده بت‏ها بکشد تا در پناه آیه‏ها و سوره‏های نگاهش، روح منتظر بشر را به اشارتی، آسمانی کند.

به اهل مکه خبر دهید، مردی از بالا می‏آید تا قطره قطره، دریا را به جان قلب‏های سنگی بچشاند و خبر دهد از روزی که خواب از سر دیوارها خواهد پرید و پرندگان ایمان، در تمام زمین، نامه‏رسانِ رسالت او خواهند شد.





این صدای جبرئیل است که می‏گوید:

«اقرأ باسم ربک الذی خلق».

ستاره ای بدرخشید و ماه مجلس شد

دل رمیده ما را انیس و مونس شد

نگار من که به مکتب نرفت و خط ننوشت

بغمزه مسئله آموز صد مدرس شد

به بوی او دل بیمار عاشقان چو صبا

فدای عارض نسرین و چشم نرگس شد

به صدر مصطبه ام می نشاند اکنون دوست

گدای شهر نگه کن که میر مجلس شد

طربسرای محبت کنون شود معمور

که طاق ابروی یار منش مهندس شد

لب از ترشح می پاک کن برای خدا

که خاطرم به هزاران گنه موسوس شد

کرشمه تو شرابی به عارفان پیمود

که علم بی خبر افتاد و عقل بی حس شد

چو زر عزیز وجودست شعر من آری

قبول دولتیان کیمیای این مس شد

خیال آب خضر بست و جام کیخسرو

به جرعه نوشی سلطان ابوالفوارس شد

ز راه میکده یاران عنان بگردانید

چرا که حافظ از این راه برفت و مفلس شد



سلام بر مبعث، بهاری‏ترین فصل پهنه گیتی.

سلام بر مبعث، فصل شکفتن گل سرسبد بوستان رسالت.

سلام بر سالار قافله عشق،محمود، احمد،

حضرت محمد صلی‏الله‏ علیه ‏و‏آله .

محمد صلی‏ الله ‏علیه‏و‏آله عصاره آفرینش،

خلاصه خلقت و قاموس همه ارزش‏هاست.

وارث یکصد و بیست و چهار هزار «فضیلت» است.

مردی که دروازه‏های نور را به روی بشر گشود

و عطر رویش وجودش، باغستان گران‏قدر توحید را

به سبزه و گُل و میوه آراست.

پیامبر ما که بر او هزاران درودباد

هدف آفرینش، عصاره خلقت،

یادگار بزرگ خداوند،

و اُسوه ‏ای برای همه آزاد مردان ونیکان جهان است.

هیچ کس چون او خدا را نشناخت

و چون او در راه اعتلای کلمه حق دردرا جان نخرید.

پس بیایید مانیز که پیرو آن عزیزیم،

پیامبرگونه زندگی کنیم ورسول ‏وار بیندیشیم؛

باید بکوشیم فاصله ‏ها را با آن حضرت کم کنیم.



مبعث، عید بزرگ نجات ازسرگردانی،

عید ختم ناامیدی،

عید تمایز عدل و ستم،

عید بیداری و آگاهی،

و عید تعهد وهدایت بزرگ الهی است.

در این روز شریف بود که پیامبر رحمت

پس از چهل سال عبادت

وراز و نیاز به درگاه خداوند،

شایسته ابلاغ رسالت شد

و زمزم وحی،

در عمق جانش به جوشش درآمد

و آفاق را سیراب کرد.

در این روز، پیامبر امین،

با فرمان «اقرأ» بشر را

در آغوش پر مهر دیانت قرار داد

و دامنه بعثتش، تا همیشه تاریخ گسترده شد

و نام مبارکش، زینت‏بخش ملک و ملکوت گشت.



اینک پس از پانزده قرن،

سخن و تعلیم آن یگانه هستی،

هم‏چنان می‏درخشد، می‏تابد،

می‏سازد و پرورش می‏دهد.

از این رو، بعثت، نقطه عطفی

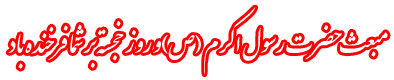
در زندگی سراسر عزت پیامبر امین بود

که آیات الهی را

بر گوش جان انسان‏هاترنم کرد

و جهل و جور، شرک و بت‏پرستی را

از صحنه زندگی دور ساخت.



برخیز محمد!

پایداری در رسالت؛ رمز پیروزی تو

مبعث، پایان ماجرای دختران زنده ‏به‏ گور و آغاز تساوی سیاه و سپید، در قاموس محمد صلی‏ الله‏علیه‏و‏آله بود؛ او که قطره قطره، برخلاف جریان آب‏های زمانه حرکت می‏کرد.

آن روز، آغاز معرفی گل محمدی و ثبت‏ نام وسعت او، در واپسین شناسنامه عشق بود.

وقتی محمد صلی ‏الله‏علیه‏و‏آله باشی، دیگر فرقی ندارد که سنگ و خاکستر، بر کوچه‏های عبورت سرریز کنند یا نکنند. تو جاری می‏شوی، تا باران خود را بر همه بباری؛ گرچه خشم درهای بسته، راه را بر تو ببندد.

از آن روز، تو، مراد و مقصود تمام غزل‏های عاشقانه قرآن شدی، سَر و سِّر خدا با تو را در الف - لام - میم و یا ـ سین خواندم و بوئیدمت که می‏گفتی:

دل به دل راه ندارند در این شهر؛ چرا؟

کیست بر هم زند این شیوه معماری را؟

دهلیزهای سیاه جهل، از امشب در آفتاب عالم‏تاب محمدی، راهی به سپیده ‏دمان باز خواهد کرد و خدیجه و علی و محمد، در اولین نماز جماعتِ دنیا، سر تعظیم به خدای کعبه فرود خواهند آورد، تا به یگانگی خالق عشق، اقرار کنند.

دیری نخواهد پایید که صفوف موحدان، حلقه ‏های لبیک را به دور خانه دوست، بیارایند.

بارِ امانتی که آسمان، توانِ کشیدن آن را نداشت، بر دوش نازنینِ احمد از صفین به اُحد و از تبوک به جمل و خیبر کشیده خواهد شد.



از حرا پایین بیا

و «قولوا لااله الاالله تفلحوا» را

دوباره فریاد کن؛

تا زمین زیر گام هایت دوباره جان بگیرد

تا این بار، عصر منجمد آهن و ابررایانه و موشک،

در برابر خورشید نگاه تو ذوب شود؛

تا لات و عزا‌های نوپدید،

جاودانگی پیام تو را باور کنند

و در خود فرو ریزند.

صدایت را هنوز می شنوم؛

دوباره بیا و از شکستن بگو و از ساختن

از عطر بال جبرئیل بگو و از وحی

از پرواز بگو و از رسیدن

از عشق بگو و از لاهوت

از ملکوت

زمان در انتظار انقلابی بزرگ است

و به دنبال آن انقلابی بزرگ،

که پس از چهارده قرن غفلت و دلواپسی،

لابه لای همه هیاهوهای مدرن

از تو می گوید،

از عشق، از انسان، از خدا

او می آید تا انسانیت، نفسی دوباره یابد

و بار دیگر انسان خفته در زیر خروارها

جهل و تعصب رها شود از خود

هنوز از پس دیوار قرون،

صدایت را می شنوم

و صدای او را که صدای توست؛

که سرشار از عطر خوش وحی است؛

که مژده آمدنش را خود داده ای

او که پیام آشنای حرا را،

دوباره در جان مان جلا می بخشد

اینک در سایه سار نامت ایستاده ایم

و بعثت را دوباره فریاد می کشیم

و از دوردست، چشم براه

غبار سواری هستیم که می آید

از حرای غیبت،

و پرچم سبز توحید بر دوش

او می آید و زمین زیر گام هایش

جانی دوباره می گیرد....

روزگاری بود میوه اش فتنه ، خوراکش مردار ، زندگی اش آلوده ، سایه هایترس شانه های بردگان را می لرزاند . تازیانه ستم ، عاطفه را از چهره هامی سترد . تاریکی ، در اعماق تن انسان زوزه می کشید و دخترکان بیگناه ، در خاک سرد زنده به گور می شدند . و در این هنگام بود که محمد(ص) بر چکاد کوه نور ایستاد و زمین در زیر پاهای او استوار گردید .

